

## طبقه کارگر و پوپولیسیم

پوپولیسیم بطور کلی بازتاب مرحله‌ای از مبارزه طبقاتی است که در آن مرحله، طبقه کارگر فاقد آنگونه سازمان‌یابی مستقلی است که بتواند شرکت سیاسی مشروط در جامعه بنماید<sup>1</sup> از سوی دیگر در جوامعی که طبقه کارگر دارای سازمان‌یابی نسبی نیز بوده است، پوپولیسیم در مقاطع زمانی خاصی نوعی گسیختگی از گذشته سیاسی طبقه کارگر را به نمایش می‌گذارد. این گسیختگی از گذشته سیاسی طبقه کارگر، یعنی صرف‌نظر کردن از خواست‌ها و تشکیلات سندیکائی و تردیونیونی، خود، منجر به مخلوط شدن خواست‌های مشخص این طبقه با خواست‌های غیر پرولتاری سایر طبقات می‌گردد.

در جوامع عقب مانده زمانی که روابط میان طبقات اجتماعی و ترکیب داخلی جامعه عمیقاً متحول می‌گردد، شکل‌گیری طبقاتی و مبارزه پرولتاریا دستخوش تغییرات قابل ملاحظه‌ای می‌شود در چنین شرایطی، پویش شهرنشینی، رشد سریع خدمات و نحوه صنعتی شدن به نوعی است که پرولتاریا بصورت اقلیتی در درون نیروی کار قرار می‌گیرد. در اینجا پرولتاریا با شرایطی روبرو است که در آن شرایط عملاً پیش از آنکه آگاهی طبقاتی پیدا کند، به آگاهی "تحرك اجتماعی" دست می‌یابد. همین آگاهی "تحرك اجتماعی" است که پرولتاریا را به ائتلاف با سایر طبقات و نیروهای اجتماعی می‌کشاند. ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، توسعه‌خواهی برتری‌های ملی و مذهبی و... را که بازگو کننده ایدئولوژی بورژوازی است می‌پذیرد و زمینه را برای وجود آمدن پدیده پوپولیسیم آماده می‌نماید. شعارها تاکتیکی‌ها، سازماندهی و رهبری جدیدی در جامعه وجود می‌آید. عوام فریبی و توده‌گرایی اصلی‌ترین عنصر تشکیل دهنده خط مشی سیاسی رهبری توده‌های مزدبگیر شهری می‌شود. تکیه پوپولیسیم بر "هماهنگی طبقات اجتماعی"، طبقه کارگر و حتی "مارکسیست‌های پیشاهنگ" را از پراتیک مبارزه سیاسی باز می‌دارد و آنان را شیفته ایدئولوژی توده فریب می‌نماید.

حال باید دید زمینه مادی وجود آمدن چنین وضعی چیست.

در بررسی مبارزات طبقه کارگر، نکته مهم بررسی شرایط عینی تولید یعنی سازمان‌یابی نیروی کار از یک طرف و شرایط ذهنی یعنی آگاهی طبقاتی او و تجلی این آگاهی در مبارزه این طبقه از سوی دیگر است. بررسی مراحل تاریخی مبارزه طبقاتی و یافتن ویژگی‌ها و خواست‌های ائتلاف مختلف طبقه کارگر فقط در چنین چهارچوبی میسر می‌باشد.

در سرمایه‌داری پیرامونی، ما با دو نوع سازمان‌یابی سرمایه‌دارانه نیروی کار مواجهیم: یکی نیروی کار سازمان یافته و دیگری مازاد نسبی نیروی کار<sup>2</sup> است.

نیروی کار سازمان یافته شامل پرولتاریای صنعتی بخش خصوصی و دولتی و کارگران دولتی بخش خدمات است.

مازاد نسبی نیروی کار، بنا به تعریف مارکس "با انواع سایه روشن‌های ممکن وجود دارد. هر کارگر زمانیکه نیمه کار می‌کن و یا اصلاً شاغل نیست، از آن مازاد نسبی نیروی کار است."<sup>3</sup> و بعد آنرا به سه شکل: شکل روانه، شکل پنهان، و شکل آرام تقسیم می‌کند. شکل روان مازاد نسبی نیروی کار عبارت از بیکارانی که قبلاً در تولید بزرگ بکار گرفته شده و بعد بیکار شده‌اند.

شکل پنهان، در بخش کشاورزی است که موجب مهاجرت‌های روستائی می‌گردد.

"سومین گروه مازاد نسبی نیروی کار، یعنی نوع آرام آن، جزئی از سپاه کارگری فعال را تشکیل می‌دهد که اشتغال آن بکلی غیر منظم است. لذا این گروه مخزن بی‌پایانی از نیروی کار آماده بخدمت تحت اختیار سرمایه‌قرار می‌دهد. وضع زندگی گروه مزبور از سطح عادی متوسط زندگی طبقه‌ی

<sup>1</sup> - نمونه‌ای شرکت سیاسی مشروط طبقه کارگر در جامعه، جنبش چارتیست‌ها در انگلستان در سال‌های 1840 بود.

<sup>2</sup> - Relative Surplus Population، در ترجمه فارسی کاپیتال "اضافه جمعیت نسبی" ترجمه شده است.

<sup>3</sup> - مارکس: کاپیتال جلد اول ص 579 ترجمه فارسی

کارگر پائین‌تر می‌افتد و همین امر آنرا بصورت پایگاه وسیعی برای بهره‌کشی رسته‌های مخصوصی از سرمایه در می‌آورد. حداکثر زمان کار و حداقل مزد، خصلت‌نمای این گروه است.<sup>4</sup>

پس از این تقسیم‌بندی، مارکس گروه عظیم‌تری از مازاد نسبی نیروی کار را تعریف می‌کند: "سرانجام، عمیق‌ترین رسوب مازاد نسبی نیروی کار در منطقه‌ی مستمند خیري و تیره‌روزي جاي گرفته است. صرفنظر از ولگردان بزه‌کاران و روسپیان و خلاصه بغیر از لومپن پرولتاریا بمعنای خاص، این قشر اجتماعی، خود مرکب از سه گروه است."<sup>5</sup>

به نظر مارکس این سه گروه عبارتند از: "مستمندان" قادر به کار، "یتیمان و بچه مستمندان"، و "وازدگان - فاسد شدگان - واماندگان". درست است که مارکس بسرعت از روی مقوله مازاد نسبی نیروی کار می‌گذرد، اما همین توضیح مختصر نیز بسیاری از ویژگی‌های نحوه سازمان‌یابی نیروی کار را بیان می‌نماید. در جوامع عقب مانده، که پویش شهرنشینی مقدم بر پویش صنعتی شدن و بدون هماهنگی با آن انجام می‌گیرد، مهاجرت از روستا به شهر با سرعتی بسیار افزونتر از آهنگ صنعتی شدن صورت می‌گیرد و اکثریت نیروی کار جامعه را، نیروی کار غیر ماهر تشکیل می‌دهند (بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت).

این مازاد نسبی نیروی کار که در شهرها توده عظیمی را تشکیل می‌دهند و ادغام آنها در نیروی کار سازمان یافته بسیار کند صورت می‌گیرد، بصورت يك گروه اجتماعی به باز تولید خود ادامه می‌دهند. این نوع باز تولید تا مادامیکه قطب عقب مانده سرمایه‌داری جذب قطب مدرن نشده است ادامه خواهد یافت.

### مبارزه طبقاتی پرولتاریا

1- تأثیر مازاد نسبی نیروی کار بر مبارزه کارگری: در وهله اول وجود این گروه اجتماعی موجب تشدید هر چه بیشتر رقابت در بین خود کارگران می‌شود. مارکس در مقاله دستمزد می‌گوید:

"رقابت ما بین خود کارگران:

الف: بنابر قانون عام اقتصادی، این امکان‌پذیر نیست که دو نوع قیمت بازار وجود داشته باشد. دستمزد 1000 کارگر هم تراز بوسیله 950 کارگری که بکار اشتغال دارند معین نمی‌شود. بلکه بوسیله 50 کارگری که بیکارند تعیین می‌گردد. تأثیری که کارگران ایرلندی بر روی موضع کارگران انگلیس داشتند. همچنین تأثیر کارگران آلمانی بر روی موضع کارگران آژاس

ب: رقابت کارگران با یکدیگر تنها با عرضه کردن ارزانتر خویش در برابر یکدیگر نیست. بلکه بوسیله انجام دادن کار دو نفر بوسیله يك کارگر نیز انجام می‌گیرد.

برتری کارگران مجرد بر کارگران متأهل و غیره. رقابت بین کارگرانی که از روستا می‌آیند با کارگران شهری."<sup>6</sup>

تا زمانی‌که مازاد نسبی نیروی کار بصورت توده عظیمی در شهرها وجود دارد، این نوع رقابت بر مبارزات اقتصادی کارگران تأثیر می‌گذارد، اعتصابات صنفی را کوتاه مدت می‌کند و خواسته‌های آنها را محدود نگه می‌دارد. و همین‌کنند مبارزات اقتصادی کارگران است که سازمان‌یابی مستقل کارگری را دچار اشکال می‌نماید. اگر در جامعه‌ای که در آنجا بیکاری و یا اشتغال ناپایدار امری طبیعی باشد، مفهوم مبارزات کارگری آن جامعه نیز با جوامع صنعتی پیشرفته تفاوت پیدا می‌کند. مثلاً در الجزایر:

"رقابت برای اشتغال از اولین اشکال مبارزه برای ادامه حیات است. این مبارزه‌ای است که برای خیلی‌ها هر روز صبح با اضطراب و دلهره شروع می‌شود. در سال

4 - همانجا: ص 581

5 - همانجا: ص 582

6 - مارکس: دستمزد، ص 424 جلد 6 کلیات آثار متن انگلیسی.

1960، 88/6 درصد کلیه کارگران سازمان یافته برا جبران مزد کم خود ترجیح دادند که مزد بیشتر را با بالا بردن بازده کار خود دریافت کنند تا اینکه بخاطر مزد بیشتر برای همان کار روزانه مبارزه نمایند. تنها در میان کارگران حرفه‌ای و تحصیل کرده و بالنتیجه کارگرانی که درآمد بهتری داشتند، بود که نوعی آگاهی تردیونیونی پیدا شد. تنها این گونه کارگران بودند که می‌توانستند درک کنند که سیستم اقتصادی موجود سیستمی می‌توان با آن درگیر شد و مبارزه نمود.<sup>7</sup>

رشد سرمایه‌داری در کشورهای عقب مانده به معنی ادغام شدن در بازار جهانی است و در حقیقت آن نظم و تأنی که سرمایه ملی در ارتباط با بازار داخلی در کشورهای مرکز طی نموده است در سرمایه‌داری پیرامونی دیده نمی‌شود. این نوع سرمایه‌داری در عین اینکه مجبور به تبعیت از قوانین عام سرمایه است، اما مراحل را که سرمایه‌داری مرکزی طی نموده است، نمی‌پیماید و از روی بسیاری از مراحل بینابینی در پویش رشد سرمایه‌داری می‌جهد بطورمثال چرتکه بعنوان ماشین حساب جای خود را به کامپیوتر می‌دهد بدون اینکه جامعه از مراحل که منجر به تبدیل چرتکه به کامپیوتر شده است بگذرد.

شکل‌گیری طبقه کارگر نیز بر همین روال صورت می‌گیرد. کارگر صنعتی باید از نظر سازمان یابی و تشکل همان جهشی را بنماید که جامعه در روند رشد سرمایه‌داری انجام می‌دهد. از اینرو تحقق شکل‌گیری سازمان‌یابی طبقه کارگر به طور کامل انجام نمی‌یابد و همین نقص است که به پایدار ماندن و باز تولید مازاد نسبی نیروی کار، بصورت یک گروه اجتماعی کمک می‌کند.

کارگر سازمان یافته، از طریق جنبش کارگری با سرمایه بصورت یک سازمان رابطه برقرار می‌نماید. حال آنکه سرمایه با نیروی کار سازمان نیافته بعنوان فرد مزد بگیر رفتار می‌کند. مارکس می‌گوید:

"تولید سرمایه‌داری به‌چوجه نمی‌تواند به آن مقدار نیروی کاریکه نمو طبیعی جمعیت در اختیار او قرار می‌دهد قناعت کند. تولید مزبور برای آزادی دست و بال خویش، نیازمند یک سپاه احتیاط صنعتی است که مستغنی از این حدود طبیعی باشد."<sup>8</sup>

اصولاً سرمایه بسیار راغب است که با این نیروی کار سازمان نیافته در رابطه قرار گیرد. زیرا این نیروی کار می‌تواند طوری بکار گرفته شود که انگار هیچ جنبش کارگری‌ای در جهان وجود نداشت. در کشورهای پیرامونی، رابطه سرمایه با مازاد نسبی نیروی کار، در نوع خود شگفتی‌آور است. زیرا سرمایه‌ای که در پیشرفته‌ترین مراحل سرمایه‌داری در سرمایه جهانی ادغام شده است، با نیروی کار ارتباط برقرار می‌کند که در وضعیت کارگر دو قرن پیش قرار دارد.

در سرمایه‌داری پیرامونی، رشد پرولتاریا معمولاً رابطه‌ای منفی با ازدیاد جمعیت دارد و پرولتاریای صنعتی پیوسته بصورت اقلیتی در جمع نیروی کار باقی می‌ماند. در ایران طبق آمار سال 1355 کل کارگران مزدبگیر حدود 4/554/000 نفراند. (این تعداد بدون در نظر گرفتن 940/000 نفر بیکار در آن زمان می‌باشد) از این تعداد تنها 590/000 نفر پرولتر صنعتی هستند که تازه فقط نیمی از این تعداد در کارگاه‌هایی که بیش از 50 کارگر دارد، کار می‌کنند. در رشته ساختمان اکثریت عمده نیروی کار را مازاد نسبی نیروی کار تشکیل می‌دهد. نکته قابل ذکر اینکه، تعداد قابل ملاحظه‌ای از نیروی کار سازمان یافته کارگران دولتی هستند که در صنایع، استخراج معادن و خدمات (آب، برق، راه‌آهن، تلفن، گاز و...) بکار مشغولند. نحوه مبارزه طبقاتی کارگران دولتی دارای ویژگی است که آنرا از مبارزه کار علیه سرمایه

7 - یان کلاگ، Ian Clagg, Workers and Managers in Algeria: Peasants and Proletariat in the third world, Monthly Review Press.

8 - کاپیتال: جلد اول، ص 574 ترجمه فارسی

خصوصی متمایز می‌کند. همین ویژگی است که کارگران بخش دولتی را قبل از آنکه بر علیه سرمایه مبارزه مستقیم بکنند، بمیدان مبارزات ضد دولتی می‌کشاند. در ایران، بنابر آمار سال 1355 جمعاً 1/696/000 نفر کارمند و کارگر دولتی در بخش خدمات و صنایع مشغول بکار بوده‌اند. این عده از نظر ثبات اشتغال، آینده شغلی و همچنین از نظر مزایای کاری نسبت به مابقی نیروی کار موجود در جامعه در وضع بهتری قرار داشته‌اند. با این وجود، مبارزه سیاسی کارگران دولتی و شرکت آنان در جنبش پوپولیستی سال 57 بود که سقوط رژیم شاه را تسریع نمود.

برای توضیح بیشتر در مورد ویژگی مبارزات کارگران دولتی، قسمتی از دفتر دوم نظم نوین را در اینجا نقل قوم می‌آوریم:

"در روند مبارزه طبقاتی بخصوص در آغاز مبارزه، تضاد طبقاتی در "تضاد بین کار و سرمایه" خلاصه نمی‌شود و بهمین دلیل مبارزه طبقاتی شکل کلاسیک اروپائی را دارا نمی‌باشد.

کارگر بخش خصوصی، خدمتگزار مستقیم سرمایه است، نیروی کار به سرمایه فروخته می‌شود و این نیروی کار در پویش انباشت سرمایه که شامل تولید کالا و فروش آن در بازار است شرکت می‌کند. رابطه کار و سرمایه در این بخش فقط تا موقعی ادامه خواهد داشت که اضافه ارزش تولید شود. ابتدائی‌ترین آگاهی اقتصادی کارگر هم بر همین اساس پیدا می‌شود که می‌داند: وجود او در کارخانه یعنی تولید اضافه ارزش یعنی سود برای سرمایه‌دار لکن در بخش تولیدی دولتی این حکم در همه جا صدق نمی‌کند. صرفنظر از صنایع استخراجی، اغلب واحدهای صنعتی دولتی ضرر می‌کند (به عللی مانند برنامه‌ریزی غلط، پائین بودن بازده کار، اختلاس و غیره...) بنابراین عامل صرفاً اقتصادی آنطور که در بخش خصوصی می‌تواند موثر باشد عامل حرکت‌کننده بخش دیگر نخواهد بود.

کارمندان و کارگران غیر تولیدی بخش دولتی یعنی خدمات، خدمتگزار مستقیم سرمایه نیستند. نیروی کار آنها به دولت فروخته می‌شود منتها نه برای تولید کالا بلکه برای تولید "ارزش مصرف اجتماعی Social Use Value، که عبارتند از تولیدات و خدماتی که بنابر تعریف دستگاه حاکمه "برای جامعه مفید و لازم می‌باشند" آنچه باید تولید شود و مقدار خدماتی که باید عرضه گردد صرفاً تابع تصمیمات "سیاسی" است و از "قوانین اقتصادی" بازار تبعیت، نمی‌کند.

این موضوع، دال بر وجود اختلاف اصولی بین دو نحوه کار است. در قسمت خصوصی، نیروی کار درگیری رویاروی با سرمایه در کارگاه دارد، در حالیکه در قسمت دولتی قدرت و تشکیلات دولتی است که کارمندان آنرا بصورت مختلف حس می‌کنند و تغییرات و بحرانهای هیئت حاکمه برای آنها ملموس‌تر است.

در رابط روزمره کار با سرمایه در بخش خصوصی توهم زیرکانه‌ای وجود دارد که بر طبق آن افسانه "دستمزد خوب برای کار خوب" را پیش می‌کشند، و این طور وانمود میشود که ما با دو چیز مساوی روبرو هستیم و در این تبادل هر طرف به تساوی سهمی میبرد. حقیقت این است که "کار روزانه" خیلی بیشتر از "مزد روزانه" ارزش تولید می‌کند و همین است که باعث انباشت و زیاد شدن سرمایه می‌گردد.

حال آنکه در بخش دولتی توهم موجود در رابطه بین کار و حکومت عبارتست از "افسانه دمکراسی" و اینطور می‌گویند که دولت خدمتگزار مردم است و با

همه به مساوات رفتار می‌کند. نیروی کار بخش دولتی نیز باید هدفش خدمت به مردم باشد. اما حقیقت اینکه در عمل هدف دولت چیزی جز خدمت به طبقه حاکم و حفظ منافع این طبقه نیست و این دوگانگی و دروغگوئی سیستم حکومتی برای مردم قابل لمس است.

در سرمایه‌داری خصوصی "کار" کارگر بطور کلی تابعی است از بازار مصرف. اینکه با کی چه کار می‌کند و چه طور معامله می‌کند، تماماً با فاکتور غیر انسانی اقتصادی تعیین می‌شود. رابطه انسانی بین تولید کننده و محصول، رابطه بین تولید کننده و مصرف کننده و رابطه بین تولید کننده و سرکارگر و غیره... تماماً در زیر سرپوش "خرید" و "فروش" پنهان می‌شود و تنها رابطه موجود بین آنها رابطه غیر انسانی "پول" آنها در بازار مصرف است. بر همین اساس رابطه بین کارگر و سرمایه‌دار و مسئله استثمار نیروی کار طوری وانمود می‌شود که این امر صرفاً مسئله‌ای اقتصادی است و ارتباطی به انسانها ندارد. می‌گویند این سرمایه‌دار نیست که دستمزد شما را پائین نگاه داشته است، مزد کم بخاطر رقابت کارگران ارزان است که در کارخانه‌های دیگر کار می‌کنند. و... لکن در خدمات دولتی روابط کالائی بطور کلی موجود نیست. کی با کی چه کار می‌کند. بوسیله "قوانین اقتصادی" مشخص نمی‌شود بلکه بوسیله قدرت سیاسی‌ای است که "دولت" دارد مشخص می‌شود منتها مسئله عمده در این رابطه اینست که "تصمیمات سیاسی" باید بیانگر این امر باشد که "تصمیم مفید" چیست و بخاطر منافع چه کسانی این تصمیم گرفته شده است. در خدمات دولتی، نیروی کار تضادهای موجود در سیستم سرمایه‌داری و نقش دولت در حفاظت از منافع سرمایه‌داران را زودتر از نیروی کار بخش خصوصی درک می‌کند؛ بخصوص که سیستم دولتی و اداری ما یکی از ارتجاعي‌ترین سیستم‌های سرمایه‌داری موجود در دنیاست. تفاوت‌هایی که ذکر شد، فقط نمونه‌ای بود که بتوانیم بوسیله آن آشنائی بیشتری با شرایط مشخص جامعه خود بخصوص در اوایل سالهای 50 داشته باشیم. بدیهی است که این تفاوت‌ها فقط در مراحل ابتدائی جنبش‌های توده‌ای مسئله قابل بحث می‌باشد، اما با گسترش جنبش، مبارزه هر دو قسمت در همدیگر ادغام شده و هر دو با دشمن مشترکی روبرو هستند.<sup>9</sup>

### آگاهی طبقاتی پرولتاریا

جنبش کارگری ایران را، از نظر تشکل و آگاهی طبقاتی به دو دوره مشخص می‌توان تقسیم کرد:

یکی جنبش کارگری قبل از سال 1332 که در آن دوره تشکیلات سندیکائی مخصوصاً در سالهای 20 وجود داشت، و دیگری از سالهای 40 که با وجود رشد طبقه کارگر هیچ نوع سندیکائی مستقل کارگری وجود نداشت.

در سالهای 1320 گرایش به سندیکا در بین کارگران بیشتر بود. و آن به علت تمایل تاریخی تولید کننده کوچک، اصناف و پیشه‌وران به تشکل اتحادیه‌ای بود. تولید سرمایه‌دارانه در آن زمان اکثراً کار طلب بود و کارگرانی که در آن شکل از تولید کار می‌کردند، به علت سابقه پیشه‌وری و شهرنشینی دارای گرایش به تشکل سندیکائی بودند. وجود این گرایش و همچنین نقش کادرهای کارگری حزب توده در بالا رفتن آگاهی طبقاتی کارگران مؤثر بود و به مبارزات کارگری حدت می‌بخشید.

<sup>9</sup> - نظم نوین دفتر دوم ص 52 و 51

در دوره دوم بعثت تغییر کلی‌ای که در نحوه تحقق سرمایه‌داری در ایران پدید آمد آگاهی طبقاتی پرولتاریا و بالنتیجه مبارزه طبقاتی او دستخوش تحول گشت و زمینه را برای پوپولیسم آماده نمود.

آگاهی طبقاتی یعنی ادراک صحیح فرد از عضو بودن در طبقه خود می‌باشد این یک تعریف مختصر اما کلی از مفهوم آگاهی طبقاتی است. مثلاً کارگری که خود را متعلق به هیچ طبقه‌ای نمی‌داند، این کارگر دارای آگاهی طبقاتی نیست. از طرف دیگر یک کارگر ممکن است نسبت به عضو بودن در طبقه خود آگاهی داشته باشد اما مشعر به منافع آنی طبقه خود نباشد. در این مورد نیز کارگر فاقد آگاهی طبقاتی می‌باشد.

مسئله دیگری که از نظر آگاهی طبقاتی در کشورهای توسعه نیافته حائز اهمیت است، اینست که کارگر "میل به فرار از طبقه" خود را دارد. در این جا ممکن است که کارگر نسبت به متعلق بودن به طبقه خود آگاهی داشته باشد و همچنین به منافع آنی خود نیز آگاه باشد اما اصولاً دارای این گرایش است که "ارتقاء طبقاتی" بیابد چنین کارگری دارای آگاهی طبقاتی نیست.<sup>10</sup>

شرکت طبقه کارگر در جنبش پوپولیستی بعثت وجود آگاهی کاذب است و آن موقعی صورت می‌گیرد که طبقه کارگر نمی‌تواند درک کند که منافع او چنین ايجاب می‌کند که سیستم سرمایه‌داری از میان برداشته شود. مارکسیسم آگاهی طبقاتی کارگر را درگیری مشخص طبقه کارگر در براندازی انقلابی سیستم سرمایه‌داری میداند.

پیدایش سندیکاها و بوجود آمدن آگاهی طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری به نحو یکسانی صورت نگرفته است. مثلاً در انگلستان سندیکاها بطور خود بخودی از درون مبارزات صنفی طبقه کارگر بوجود آمدند. حال آنکه در روسیه سوسیال دموکراسی نقش مؤثری در سازمان‌دهی اتحادیه‌های کارگری و بیداری طبقه کارگر داشت. در روسیه نقش عنصر آگاه و بردن آگاهی سوسیال دموکراسی از خارج بدرون اتحادیه‌های کارگری طبقه کارگر را به نیروئی مبدل ساخت که توانست انقلاب سوسیالیستی، مانند انقلاب اکتبر را بکند.

در ایران از بعد از سال 32، سازمان سیاسی که بتواند تأثیری بر آگاهی و تشکل طبقه کارگر داشته باشد، وجود نداشت. گذشته از عوامل ساختی که سازمان‌یابی طبقه کارگر داشته باشد، وجود نداشت. گذشته از عوامل ساختی که سازمان‌یابی طبقه کارگر را دچار اشکال می‌ساخت، (رجوع شود به سرمایه‌داری پیرامونی) از نظر عامل ذهنی نیز چیزی که بتواند حتی آگاهی تریونیونی را در بین کارگران رواج دهد، موجود نبود.

در اوایل سالهای 40 یعنی هنگامیکه جامعه دستخوش تغییرات ساختی و اقتصادی می‌گشت، دو جریان باصطلاح مارکسیستی در ایران وجود داشت: یک جریان، منشعبینی از حزب توده بود که به "پروسه" معروف شدند. آنها خود را "حزب کمونیست" نامیدند، این حزب طرفدار امپریالیسم آمریکا بعنوان امپریالیسم "خوب" در برابر امپریالیسم انگلیس بعنوان امپریالیسم "حیله‌گر و موذی" بود. بورژوازی کمپرادور را مترقی می‌دانست و مدعی بود که "اگر نگوئیم زنده باد بورژوازی کمپرادور زنده باد آمریکا، باید بگوئیم پیروز باد کمپرادور - پیروز باد آمریکا.

جریان دوم، رهبران فراری حزب توده بود که در اروپا به سر می‌برد و تنها کانال ارتباط آنها با ایران، رادیوپیک ایران بود. این رادیو عمدتاً بازگو کننده سیاست شوروی نسبت به ایران بود. رهبران حزب توده در اوایل سالهای 40 هنگامیکه رابطه شاه با شوروی رو به بهبود گذارد، در لحن خود نسبت به رژیم شاه و سیاست خود تغییراتی دادند؛ تا آنجا که رهبری حزب توده، "تظاهرات خونین 15 خرداد را بعنوان یک حرکت ارتجاعی محکوم کرد"<sup>11</sup> البته بعداً

<sup>10</sup> - Aspects of History and Class Consciousness Routledge Kegan Paul London 1973.

Barnave: a case of bourgeois class consciousness Ralph Miliband.

<sup>11</sup> - وقایع سی سال اخیر ایران، نوشته بیژن جزنی

طبق معمول حرف خود را پس گرفت. حزب توده بعدها ب فکر فعالیت در داخل ایران افتاد و شبکه تشکیلات تهران را پایه‌گذاری کرد. "این شبکه در طی 9 سال فعالیت خود به کثیف‌ترین حربه سازمان امنیت بر ضد خلق تبدیل شد."<sup>12</sup>

در چنین وضعیتی، دیکتاتوری شاه، بلامنزاع هر نوع حرکتی را سرکوب کرد. عدم حضور کادرهای مخفی حزب کمونیست در بین کارگران، پرولتاریای جوان و بدون آگاهی را بدست سندیکاسازان سازمان امنیت سپرد. و نقش عامل ذهنی در جنبش کارگری در آن زمان تقریباً به صفر رسید.

پویان بی‌تفاوتی سیاسی کارگران را در اواخر سالهای 1340 این طور توصیف می‌کند:

"تجربه ما نشان می‌دهد که کارگران حتی کارگران جوان، با همه نارضایتی خویش از وضعی که در آن بسر می‌برند، رغبت چندانی به آموزشهای سیاسی نشان نمی‌دهد. علت‌های این امر را می‌توانیم پیدا کنیم. فقدان هر نوع جریان قابل لمس سیاسی و ناآگاهی آنان موجب شده است تا پذیرش فرهنگ مسلط جامعه تا حدی تمکین یابند."<sup>13</sup>

علاوه بر اینها نبودن هیچگونه سازمان سیاسی مخالف در ایران، چه از جانب بورژوازی و چه از طرف خرده بورژوازی، که خود معلول کم شدن تضاد درون طبقه‌ای بورژوازی بود، (بعلت از دیداد سریع نرخ سود برای بورژوازی متوسط و کوچک و رونق اقتصادی خرده بورژوازی) ایران را به "جزیره آرامش" تبدیل نموده بود. در این جزیره آرام سرمایه می‌توانست بدون هیچ مانعی حداکثر بهره‌کشی از نیروی کار را بنماید.

در یک چنان شرایطی از نظر عامل ذهنی، (بی‌تفاوتی سیاسی، تسلط آگاهی‌های غیر پرولتاری، عدم تمایل به تشکل، اختناق شدید و...) و با توجه به عوامل ساختی - تاریخی که قبلاً ذکر شد، مارکسیست‌ها که می‌توانستند تاریخاً بعنوان عناصر آگاه در جنبش کارگری فعالیت نمایند، راهی بجز توسل به اعمال پراکنده و جدا از جنبش کارگری نیافتند.

"هرگونه تمایلی برای اعتصاب، برای نشان دادن مسالمت‌آمیز نارضایتی، بی‌رحمانه‌ترین عکس‌العمل‌ها را در پی دارد. توقیف، بازپرسی‌های ممتد، اخراج و گاه شکنجه هر یک از اینها می‌تواند تاثیر منفی درازمدت در آینده معیشتی کارگر بر جای بگذارد. ادامه کار یا استخدام او را در سایر مؤسسات تولیدی بمخاطره می‌اندازد و چه بسا که جای او را تنی از هزاران عضو ارتش ذخیره کار اشتغال نماید. کارگری که بدون هیچگونه سابقه نامطلوب نیز برای فروش نیروی کارش با مشکلات متعدد روبرو بوده است باید واسطه صاحب نفوذی می‌داشته، از دلالت‌های کار استفاده میکرده، یا حتی مستقیماً پول قابل توجهی می‌پرداخته، بدنبال پیدا کردن یک پیشینه اخلاک‌گرا نه استخدام خود را تقریباً غیرممکن می‌بیند، و بنابراین، هر چند بنا به دلخواه - ترجیح می‌دهد که برای ادامه زندگی بره‌ای سر براه، عنصری بی‌علاقه بمسائل سیاسی باشد."<sup>14</sup>

همین بی‌علاقگی طبقه کارگر به مسائل سیاسی، وجود نداشتن سازمان‌های مستقل کارگری و عدم شرکت مشروط طبقه کارگر در سیاست جامعه، پی‌آمدهی جز ادامه سلطه دیکتاتوری بر جامعه ببار نیآورد. نیروهای سیاسی (عموماً خرده بورژوا) که می‌خواستند بر علیه سیستم موجود مبارزه کنند، همگی با شعار حمایت از "منافع خلق" و "خواست توده‌ها" و غیره به مبارزه برخاستند. در این میان مارکسیست‌ها نیز به نیابت از طبقه کارگر مرزهای طبقاتی را با ارائه بینش پوپولیستی و بکار بردن مفاهیمی چون "خلق" و "ضد خلق"، و "توده" و

12 - همانجا

13 امیر پرویز پویان: ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء

14 - همانجا

"ارتجاع" و غیره... مخدوش نمودند. پراتیک مبارزه جنبه غایب یافت، مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کارگری و تدوین تئوری انقلابی تقریباً به فراموشی سپرده شد. مبارزه مسلحانه شهری تبدیل به حلقه ربطی گشت که نیروهای سیاسی مختلف با خواست‌های طبقاتی متفاوت را به یکدیگر ارتباط می‌داد. جامعه از وجود حزب طبقه کارگر و یا سازمان‌های بوجود آورنده آن محروم بود. روی همین اصل معنی "مبارزه خلق" بر علیه "ضد خلق" در هنگامیکه پرولتاریا فاقد سازمان مستقل خویش بود و حزب طبقه کارگر وجود نداشت، زمینه‌ساز ایدئولوژی و جنبش پوپولیستی گردید.

### رویزونیستها و طبق کارگر

بعد از قیام بهمن و فروپاشی دیکتاتور پهلوی، انتظار می‌رفت که پرولتاریای ایران که قدرت سیاسی کم‌نظیری در جریان مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه از خود نشان داده بود، بصورت نیروی سیاسی مستقل و قوی در جامعه عرضه اندام نماید. اما همانگونه که دیده شد، در عین حالیکه زمینه سیاسی و اجتماعی برای بوجود آمدن تشکیلات مستقل کارگری از خیلی جهان آماده بود، کارگران ترجیح دادند که در "شوراهای اسلامی" متشکل شوند. شوراهایی که از جانب دولت پوپولیستی رهبری میشد و از این طریق طبقه کارگر شرکت خود را در پیمان پوپولیستی به نمایش گذارد.

دولت پوپولیستی بتدریج با عوام‌فریبی به خلع سلاح طبقه کارگر بعنوان یک نیروی سیاسی مبادرت نمود. فتواهای امام از قبیل: اعتصاب در جمهوری اسلامی حرام است، ما برای نان و گوشت انقلاب نکرده‌ایم، برای اسلام انقلاب کرده‌ایم و غیره، تماماً کوششی بود برای خلع سلاح طبقه کارگر، مارکس درباره موعظه‌های "انسان پرستان" بورژوا چنین می‌نویسد:

"بعبارت دیگر، کارگران باید دست در دست بگذارند و وقتشان را برای جنبش‌های سیاسی و اقتصادی بهتر ندهند. تمام این جنبش‌ها نمی‌توانند شامل چیزی جز نتایج بلا واسطه‌ای برای آنها باشند. آنها باید بعنوان انسان‌های مذهبی حقیقی برای نیازمندی‌های روزمره ارزشی قائل نباشند و باید با کمال اعتقاد اعلام نمایند که اگر طبقه‌شان به چهار میخ کشیده شود و نژادشان نابود گردد باز هم نباید باصول ابدی خللی وارد بیاید! همانطور که مسیحیان باید معتقد بموعظه کشیش باشند و از تعلقات مالی دنیوی پرهیز کنند و فقط توجه بآن داشته باشند که به بهشت نائل آیند. حالا شما بجای بهشت بخوانید استحاله اجتماعی، که در یک بامداد زیبا، در یک گوشه از دنیا بوقوع خواهد پیوست، چیزی که هیچ کس نمی‌داند چگونه و بوسیله چه کسی تحقق خواهد یافت. البته هر دوی اینها به یک اندازه گمراه کننده می‌باشند.

بنابر این طبقه کارگر باید با رفتاری شبیه یک گله گوسفند فربه، در انتظار این باصطلاح استحاله اجتماعی بنشیند و دولت را بحال خود بگذارد، از پلیس بترسد و قوانین را محترم بشمارد و بدون هیچگونه تعرض خود را آماجگاه گلوله قرار دهد.<sup>15</sup>

مبلغین رویزونیست ما نیز که خود را "نماینده" طبقه کارگر می‌دانند، عیناً همین شعار را سر می‌دهند: "اعتصاب برای دستمزد بهتر یعنی توطئه امپریالیسم" مزد کمتر و تولید بیشتر یعنی حمایت از جمهوری اسلامی. آنها نیز می‌گویند که طبقه کارگر باید با رفتاری شبیه یک گله گوسفند در انتظار "استحاله اجتماعی" بنشیند تا اینها با یک "کودتا" قدرت را بدست بگیرند. کارگران باید از هم اکنون یاد بگیرند که دولت را بحال خود بگذارند. از پلیس بترسند و قوانین را محترم بشمارند و بدون هیچ گونه تعرض خود را آماجگاه گلوله قرار بدهند.

روزنامه کار (اکثریت) چنین نسخه‌ای را نیز برای کارگران ما تجویز می‌کند:

"هیچکس نیست که بتواند فشار اقتصادی کم‌شکنی را که بر کارگران ایران وارد می‌آید، انکار کند و همگان می‌دانند که هر ساله در اسفند ماه مطالبات صنفی کارگران (پاداش سالانه و غیره) به موجی فراگیر و حرکتی عمومی

<sup>15</sup> - کارل مارکس: مقاله بی تفاوتی سیاسی، ژانویه 1873 (ترجمه فارسی از انتشارات نکاپو).

بدل می‌شود ولی چرا با وجود این همه فشار گرانی، کمیابی و غیره، علیرغم انتظارات و تحریکات مداوم لیبرال‌های خائن کارگان ایران دست به آشوب نزدند. چرا ناراضی‌های انقلابی و برحق کارگران به اعتصابات عمومی بدل نشد و تنها چند کارخانه (آنهم عمدتاً بخاطر بی‌کفایتی مفرط مدیران مکتبی) دست به اعتصاب زدند؟ علت روشن است انقلاب بسیار عمیق‌تر از آنکه لیبرالها تصورش را بکنند در توده کارگران ریشه دوانده و بسیار فراتر از آنکه مسئولین قادر به درک آن باشند در قبال دستاوردها و سرنوشت انقلاب مسئولیت می‌شناسد.<sup>16</sup>

---

<sup>16</sup> - کار، ارگان سراسری سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران اکثریت شماره 102، 27 اسفند 1359